



2012/11/21

م، داؤد موسی

در رابطه با نوشته داکتر محمد حسن شرق

«سفربری دیروز و بی سفری امروز»

گرچه این نوشته آتی از این قلم تحت عنوان «یک تخریب کوچک» یکبار چند سال قبل در همین پورتال به نشر رسیده است ولی با دیدن نوشته جناب حسن شرق، از مسؤلان محترم پورتال افغان جرمن آنلاين خواهش می کنم این مضمون مختصر را بار دیگر به نشر بسپارند تا «سپه روی شود هر کی در او غش باشد».

میگویند در شبی که سلطان محمود غزنوی از جهان می رفت، فردای آن پسرش مدعی گردید که تا دم مرگ بر بالین پدر بیدار و در خدمت وی بود. چند سال پیش که یک باستان شناس ایتالیوی که قبر سلطان را در غزنی نبش نمود، معلوم شد که یک دست سلطان بزییر الاشه او قرار دارد. این حقیقت دال برینست که در هنگام مرگ، کسی بر بالین سلطان حاضر نبود که دست او را جابجا نماید. تا اینکه بعد از گذشت ساعتها، ریگور مورتیس Rigor Mortis که عبارت از شخ ماندن عضلات میت میباشد. کار خود را کرده و راست نمودن بازوی سلطان دیگر ممکن نبود. لهذا، سلطان را بهمان حالت دفن نمودند.

این داستان را بدان منظور نوشتم تا نشان بدهم که یک عده که می پندارند که می توانند با تحریف وقائع تاریخی، بزعم خود به چشم مردم خاک بزنند، غافل از آنند که بعد از گذشت قرنها نیز کشف واقعیت ها خیلی ها متصور و ممکن است. یاقت شدن یک گور دسته جمعی درین روزها در دشت چمتله کابل که از بقایای عصر استیلای شوروی بر کشور ماست، مثال خوبی ازین ادعاء می باشد.

چند سطر آتی را بعد از خواندن نقد دوست عزیز ما انجنیر عطائی بر کتاب تحت عنوان "تأسیس و تخریب اولین جمهوریت افغانستان" نوشته داکتر حسن شرق تقدیم خوانندگان می نمایم. البته با فهم اینکه نوشته من با مندرجات کتاب مورد بحث (که تا هنوز نه خوانده ام) کاری ندارد. بلکه عقده من از همان آوان نشر کتاب اول داکتر شرق معنون به (کرباس پوشان برهنه پا) باقی مانده است.

شرح این داستان ازین قرار است که داکتر صاحب در کتاب اول خود مدعی گشته بودند که ایشان در واقعه حمله بر سفارت پاکستان در کابل و سوختاندن بیرق آن کشور- که در آوان صدارت داؤد خان بوقوع پیوست، هیچ دخالتی نداشتند. اما این دروغ محض است زیرا:

در آن زمان که من شاگرد مکتب حبیبیه بودم، فامیل ما در جاده میوند دکانی داشت که بنام یکی از دوستان بنام شهباز کندهازی شهرت داشت. هر دیگر در پیاده رو مقابل این دکان گروهی از دوستان (که اکثرأ کندهاری بودند) جمع میشدند و تا شامگاهان از هر طرف حرف و سخن بمیان می آمد.

باید گفت که پایین کردن بیرق پاکستان در آن مظاهره توسط همین شهباز (که مرد بی سواد و بی خیر از واقعات سیاسی بود) صورت گرفت. فردای همان روز، دوستان از قبیل پروفیسر غفار خان کاکر و جنرال امان الله (مشهور به امان مخابره) شهباز را به بار ملامت گرفتند که شخص بی سوادی چون او را به این موضوعات چه کار بود؟ شهباز در دفاع از خود مدعی گردید که او را حسن شرق به اجراء این عمل مجبور ساخته بود. چون شهباز عادتاً مرد راستگویی نبود، من در آن زمان به حرف وی وقعی ندادم. تا اینکه چند سال قبل در شهر سان دییگوی کلیفورنیا، یکی از دوستان که وی هم در دکان مذکور با ما

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دليکنې د ليکنيزې بڼې پاډوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولۍ

می بود، حکایت کرد که وی در پس خانه همان دکان و در عقب صندوقها مشغول کار بود که حسن شرف و سید عبدالله خان (که متوجه حضور وی نبودند) به شهباز هدایت دادند تا در تظاهرات اشتراک نموده و بیرق پاکستان را پاره کند.

نا گفته نمی گذارم که داکتر حسن شرف به خودم و فامیلم نه تنها ضرری نرسانده بلکه از معاونت نیز دریغ ننموده، ولی اظهار این حقیقت دست نگر هیچ نوع عمل نیک شان بوده نمی تواند. برای همینست که تا امروز دلم جوغو میزد که چطور مردم را ازین دروغ تاریخی با خبر بسازم. خانه داکتر صاحب عطائی آباد که فرصت خوبی فراهم نمودند. الله یاور.

پایان

د پانو شمیره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ